**فقه، جلسه 10: 12/04/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک نکتۀ کوچکی در تکمیل عرائض سابقم عرض بکنم. ما عرض می‌کردیم یک کلامی مرحوم آقای صدر داشتند در مورد این‌که خبر وقتی بین محمول و موضوع فرق هست در اجرای مقدمات حکمت. ما عرض می‌کردیم فرق بین محمول و موضوع نیست، آن فرقی که هست بین محمول که معمولاً فرق هست، آن به علت خبر بودن نیست، به علت نکره بودن هست، آن هم نه در اجرای مقدمات حکمت، در این‌که آیا ازش مطلق وجود استفاده بشود یا صرف الوجود استفاده بشود. بعد به ذهنم رسید یک مثالی اینجا عرض بکنم که این مطلب روشن‌تر بشود، آن این است، یک موقعی می‌گوییم زیدٌ رجل عالم. یک موقعی می‌گوییم رجلٌ عالمٌ جائنی. این رجلٌ عالم چه محمول قرار بگیرد، چه موضوع قرار بگیرد رجلٌ عالم جائنی، هیچ فرقی ندارد، هر دویش مفادش صرف الوجود است. رجل عالم جائنی، یعنی یک رجل عالم آمد، رجل عالم محمول زیدٌ هم باشد یعنی زید با یکی از رجل عالم متحد هست. آن نکته‌اش محمول بودن و موضوع بودن نیست. نکته‌اش همان بحث نکره بودن و تنوین تنکیری که دارد است. خب این در تکمیل آن مطالب قبلی. روایات بعدی.

یک روایت بعد، روایت عمر بن حنظله است. سندش این هست، در کافی دو تا سند دارد، یعنی سند تحویلی دارد. عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد جمیعاً عن علی بن الحکم. این عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد یک طریقش است، محمد بن یحیی عن احمد بن محمد طریق دومش است. جمیعاً یعنی سهل بن زیاد و احمد بن محمد، عن علی بن حکم عن ابی المقراء، عن عمر بن حنظله. خب آن طریق اوّلش که عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد هست مورد بحث است، ولی طریق دوم که محمد بن یحیی عن احمد بن محمد هست که احمد بن محمد بن عیسی است خب بحثی در صحت آن نیست. ولی هر دو طریق از علی بن حکم به بعد مشترک هستند، مشکلی که این سند دارد در عمر بن حنظله است، که عمر بن حنظله را، یک بحث چیز هست که عمر بن حنظله قابل تصحیح هست یا نیست، مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که مستند الروایة فالاشکال فیه بلحاظ عمر بن حنظلة الذی لم یشهد بتوثیقه صریحاً إلّا أنّه یمکن توثیقه بما صحّ من روایة ابن ابی عمیر عنه. این یک راه. راه دوم اما بشهادة امام له بأنّه لا یکذب فی روایة رواه یزید بن خلیفة فی مواقیت الصلاة بعد ضم توثیق یزید بن خلیفة بما صحّ من روایة صفوان عنه الی ذلک. ایشان می‌فرمایند که دو راه برای توثیق عمر بن حنظله هست، یکی روایت ابن ابی عمیر هست. روایت ابن ابی عمیر در کمال الدین وارد شده. این بحثش را من در بعضی جاها مفصل کردم، ولی حالا اشارة اجمالی بکنم. روایت ابن ابی عمیر از عمر بن حنظله در کمال الدین یک روایتی دارد، ولی آن قابل استناد نیست، چون همین روایت در غیبت نغمانی وارد شده توسط ابی ایوب خراز بین ابن ابی عمیر و عمر بن حنظلة. این را نمی‌شود اثبات کرد که روایت ابن ابی عمیر از عمر بن حنظلة مستقیم هست. آدرس‌هایش یک جایی در ذیل حواشی نکاح حاج آقا من این را آنجا آوردم در چیز ابن ابی عمیر. اما بشهادة الامام له بانه لا یکذب، یک روایتی هست که ان عمر بن حنظلة اتانا انک بوقت فقال اذا لا یکذب علینا. راوی‌اش یزید بن خلیفه است. خود یزید بن خلیفة توثیق ندارد. خب صحبت این است که یزید بن خلیفه که توثیق ندارد چجوری توثیقش را اثبات کنیم؟ می‌گوید با توجه به روایت صفوان توثیق یزید بن خلیفه اثبات می‌شود. توثیق یزید بن خلیفه که اثبات شد، این روایت دال بر وثاقتش می‌شود. این روایت یک بحث مفصلی دارد که آیا از جهت دلالتی درست است، درست نیست، ما تامش می‌دانیم. اجمالاً عرض بکنم که دلالت روایت بر وثاقت عمر بن حنظله را تام می‌دانیم، البته در صادق بودنش را. وثاقت یک چیز می‌خواهد، ضابط بودن را هم می‌خواهد، ولی ضابط بودن طبق قاعده است، طبق اصل است. و آن را ممکن است، اذا لا یکذب علینا معلوم نیست ناظر به کذب غیر فاعلی باشد. یعنی او به ما دروغ نمی‌بندد، ممکن است اشتباه بکند، ولی این‌که یک راوی اشتباه کرده یا اشتباه نکرده، اصالة عدم الخطا در اصل اوّلیه در روات اصالة عدم خطاست، آن مشکلی ندارد. ولی اینجا یک ان قلتی هست، آن این است که اگر شما می‌خواهید به این روایت تمسک کنید که صفوان نقل کرده، راه بهترش این است که خود صفوان از عمر بن حنظله هم روایت دارد، خب راه بهترش آن است. ولی این راه بهتر نیست، چون صفوان از عمر بن حنظله یکی دو تا روایت هست. آن یکی دو تا روایت را ممکن است انسان تأمل بکند که واقعاً درست است، درست نیست، روایت‌های کم و اینها در درست بودن روایت گاهی اوقات تأمل می‌شود و اینها. به خلاف روایت صفوان از یزید بن خلیفه که زیاد است. یعنی صفوان از یزید بن خلیفه قطعا روایتش ثابت است. این است که فرق است بین این‌که ما بخواهیم با روایت صفوان یزید بن خلیفه را هم اوّل توثیق کنیم، بعد با روایت یزید بن خلیفه عمر بن حنظله را توثیق کنیم یا مستقیماً از طریق روایت صفوان بخواهیم عمر بن حنظله را توثیق کنیم، ممکن است کسی بگوید خیلی اطمینان بخش نیست روایت صفوان از عمر بن حنظله بعضی بحث‌هایی هم در موردش هست که من دیگر وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم.

عمدۀ مطلب متن روایت است. متن روایت این هست که قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام ما تری فی قدح من مسکرٍ یصبّ علیه الماء حتی تذهب عادیته و یذهب سکره. عادیه یعنی آن جنبة بدی و عدوانش، شرّ و فسادش و مسکریتش. که یذهب سکره در واقع یک نوع تفصیل، عطف تفصیل یذهب عادیته هست. و قال لا و الله و لا قطرة تقطر منه فی حبٍّ الا احریق ذلک. نمی‌دانم تلفظش حُب است انگار. ذلک الحُبّ. این استدلال. این استدلال مرحوم آقای صدر اینجوری عبارت می‌فرمایند. می‌فرمایند دو جور می‌شود استدلال کرد. یک استدلال این هست که امام علیه السلام دستور داده که این را بریزد. ریختن باید نجس شده باشد تا امر به اراده باشد. ایشان می‌گویند نه، این استدلال تام نیست، چون در صورتی این استدلال صحیح است که منفعت متعارفۀ محلله‌اش منحصر در اکل و شرب نباشد. چیزی که منفعت محللة متعارفه‌اش اکل و شرب باشد، ریختنش یعنی این‌که نمی‌شود ازش استفادة آن منفعت متعارفه‌اش را کرد. و عرفاً انحصار دارد منفعتش در خوردن و اینها. فرض کنید این‌که بخواهیم، ریختن که بخواهیم بگوییم لازم نیست، خب در باغچه آدم می‌ریزد. مراد ما از ریختن این نیست که حتماً در چاه بریزد، در باغچه نریزد، امثال اینها. ولی آن چیزی که به عنوان یک حبّ مورد استفاده قرار می‌گیرد، آن مثلاً بگوییم منفعت محلله‌اش منحصر در اکل و شرب است. ولی اینجور نیست. چون یکی از منفعت‌های محللۀ چیز وضو گرفتن است. وضو گرفتن خب به هر حال اگر فقط خوردن که نیست، آدم می‌تواند وضو بگیرد. یا شستن ظرف و لباس و امثال اینها.

شاگرد: ولی خب یک مقدار قابل توجهی هم هست.

استاد: البته یک تعبیری دارد که من عبارت مرحوم شهید صدر را می‌خوانم، و الاستدلال بها ان کان بلحاظ الامر بالاراقة فهذا انما یدل علی النجاسة فی غیر ما ینحصر عرفاً الانتفاء الملحوظ فیه بالاکل و الشرب کما فی المقام. کما فی المقام ظاهراً چیز منفی است. یعنی در مقام ینحصر عرفاً، نه غیر ما ینحصر. غیر ما، ظاهراً تعبیر منفی است نه تعبیر نفی. مثال برای منفی است. بعید می‌دانم مثال برای نفی باشد و اینها. ولی به هر حال این معنایش این است که باهاش نمی‌شود چیزی شست، نمی‌شود وضو گرفت، نمی‌شود باهاش غسل کرد امثال اینها. یعنی برای رفع طهارت حدثیه و خبثیه نمی‌تواند این مورد استفاده قرار بگیرد. خب این معنایش این است که نجس است دیگر. به نظر می‌رسد استدلال باهاش تام باشد.

شاگرد: ؟؟؟ یک جهت بیشتر نداریم که کافی نیست.

استاد: نه کافی نیست.

شاگرد: فقط خوردنش هم حرام باشد امر به احرام توجیه می‌شود دیگر، می‌خواهیم احرام را توجیه کنیم.

استاد: نه، بهش بگویید نخورید، نخورید. نخورید.

شاگرد: کم بخورید اشکال ندارد.

استاد: بریزید، یعنی این‌که باید بریزید.

شاگرد: منفعتی ندارد

استاد: این منفعتش این است که منفعت ندارد دیگر.

شاگرد: منفعت عمده‌اش هم اگر آن باشد، منفعت زیادی هم باشد.

استاد: بله. مگر حالا. حاج آقا یک قصه‌ای تعریف می‌کردند، می‌گفتند که یک آقایی بود، تعریف می‌کرد می‌گفت در منزل یکی از، یک جایی بودیم و یک کسی مریض شده بود و برای درمانش گفتند این درمانش با خمر است و اینها، من گفتم که خمرش با من، من دارم. همه تعجب کردند گفتند که چطور. گفت شما می‌خورید ندارید من نمی‌خورم دارم دیگر. بعد گفتند قصه‌اش این بود یک ثروتمندی بود که این من را وصی قرار داده بود و ما رفتیم خانه‌اش، دیدیم که مقدار زیادی از این شراب‌ها دارد، گفتم که این شراب‌ها را، گفتم حق الوصایة من این شراب‌ها است. گفتم اینها بچه‌هایش بهش بدهیم آنها می‌خورند. اینها وصایت گرفته بود، گفته بود نگه داشتم یک موقعی مثلاً یک همچین اتفاقی افتاد استفاده بشود و اینها. حالا مثلاً این‌که بگوییم که شارع مقدس چون نگران این بوده که اگر موجود باشد افراد بخوردنش در وضو و اینها استفاده نکنند، مثلاً امر به احراق داده. نه، عرفاً متعارف عرفی اینجور نیست.

شاگرد: فرض کنید که ؟؟؟، بریزد توش،

استاد: کجا مگر خوردن بوده؟

شاگرد: سؤال از همین بوده ؟؟؟ ۱۵:۰۰ ما آب بریزیم توش، اصلاً یک چیز معقولی است. آب می‌ریختند وسط ؟؟؟ می‌خوردند.

استاد: کی می‌گوید؟

شاگرد: در این روایت هست، آب هست

استاد: نه، آب می‌ریختند برای این‌که آن محذوری که داشته برطرف بشود. محذورش یک جهتش این بوده که بخورند، یک جهت این ‌که وضو بگیرند.

شاگرد: این می‌گوید با آن می‌خواستند وضو بگیرند

استاد: نه، بریزد که.

شاگرد: آب بریزد

استاد: نه، هم بخورند، هم وضو بگیرند. امام علیه السلام می‌گوید هیچ کاری نمی‌شود باهاش کرد.

شاگرد: جواب سؤال

استاد: نه، سؤال هم این باشد جواب امام می‌گوید، و لا قطرة. این‌که به سؤال ربطی ندارد. این‌که چیز اضافة امام علیه السلام هست. می‌گوید یک قطره در حُبّ بیفتد حب را باید دور بریزید. یک قطره هم بیفتد حب باید دور بریزی.

شاگرد: آب دهن در یک بشکه هم بریز دور

استاد: بریز دور یعنی نمی‌شود باهاش وضو گرفت بله. این بشکه باشد، از آن بشکه نمی‌شود چیزی وضو گرفت دیگر، معنایش این است دیگر.

شاگرد: نمی‌شود ؟؟؟ ۱۶:۱۰ استعمال خفیف منهی باشد؟

استاد: نه، اگر یک موقعی وضو گرفتن با چیز اشکال داشته باشد، وضو گرفتن با خمر و امثال اینها اشکال داشته باشد خب بله عیب ندارد. اگر این احتمالش برود که منهای نجاست، وضو گرفتن و طهارت با آن اشکال داشته باشد این درست است. ولی ظاهراً نمی‌خواهند این را کسی بگوید که وضو گرفتن با آبی که. ببینید با خود خمر، یک قطره خمر توش ریخته شده، آن هم مستهلک شده. خمری که در یک حب می‌ریزد، یک قطره که مستهلک هم هست. این‌که به نظر می‌رسد استدلال به این روایت تام باشد.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: سؤال هم از اکل باشد امام علیه السلام در جواب تعمیم داده دیگر. سؤال از اکل است. می‌گوید این را می‌شود خورد؟ می‌گوید نه، نه تنها می‌شود خورد، باید بریزیدش دور. نخور، دور هم بریزش. معنایش این است که نه تنها اکل نمی‌شود. نه تنها اکلش هست

شاگرد: بلکه یک سر سوزنش هم بود باید بریزد.

استاد: باید بریزی دور، نه این‌که نخور. بریزی دور. بریزی دور یعنی هیچ استفاده نباید بکنی، به نظر می‌رسد استدلالش تام است دیگر.

شاگرد: کنایه هم می‌فرمایید نیست. تعبیر کنایه از عدم

شاگرد: عدم استفادة متعارف. یکی از استفادة متعارفش وضو گرفتن است دیگر. وضو گرفتن و ظرف شستن و امثال اینهاست دیگر. به خصوص در آن زمان‌هایی که آب خیلی کم بوده. به این مفتکی‌ها آب نبوده که یک چیز مفصل را بگویند که، حتی تا زمان‌های اخیر هم اصلاً آب گرفتن خودش یکی از چیزها بوده. آب گرفتن و امثال اینها. والدة ما یک قصه‌ای در مورد آب گرفتن تعریف می‌کرد، قصه خیلی جالبی بود، چجوری آب گرفته بودند و اینها، یک بنده خدایی آب بهش نرسیده بود اینقدر چیز شده بود، ناراحت شده بود و اینها. می‌گویم این قصه مال فرض کنید ۴۰ سال قبل است. ۴۰ سال قبل همین آب گرفتن و اینها هنوز مسألة خیلی، لوله کشی که نبوده، من بچه بودم یادم هست لوله کشی نبود و امثال این. این هم روایت.

روایت بعدی روایت هارون بن حمزة غنوی هست عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اشتکا عینیه فنعت له بکحل یعجن بالخمر فقال هو خبیث بمنزلة المیتة فان کان مضطراً فلیکتحل به. این روایت هارون بن حمزة ایشان می‌فرمایند یتمسک باطلاق التنزیل لاثبات النجاسة. اطلاق تنزیلش درست نیست، به خصوص خبیثٌ بمنزلة المیتة ممکن است بمنزلة المیتة توضیح خبیثٌ باشد. یعنی همچنان که میته خبیث هست، این هم خبیث هست، بنابراین استفادۀ از خبیث برای اکتحال صحیح نیست، اکتحال درست نیست، اینهم از این باب، میته را نمی‌شود استفاده کرد. استفادۀ از خبیث هم می‌تواند محرم باشد. این که عمومیت، اطلاق تنزیل صحیح نیست.

آقای صدر خودشان اشکال دیگر می‌فرمایند لکن لا یبعد ان یکون النظر فی الروایة الی الحرمة فقد بقرینة الترخیص فی حال الاضطرار.

و می‌گوید در حال اضطرار گفته اجازه دارد و امثال اینها. من خیلی نفهمیدم

شاگرد: قول بر ؟؟؟ ۲۰:۲۴

استاد: مگر این‌که آخر ظاهر می‌گویم یک مع بعدش دارد، این مع را من استدلال مستقل می‌فهمیدم. ولی اینجوری شاید ظاهر لحن این هست، ولی اگر این مع بعدی را مکمل استدلال بگیریم باز خب یک چیزی. مع ان النظر فی المنع لو کان ان النجاسة ایضا لکان اللازم التنبیه علی لزوم غسل الظاهر من الموضع. خیلی این روشن نیست که یک همچین چیزی لازم باشد، اگر واقعاً هو خبیثٌ بمنزلة المیتة ناظر به نجاست باشد، و ناظر به خصوص نجاست هم نیست، می‌گوید این به منزلة میته است، اگر اضطرار شد می‌توانی بخوریش. حالا در جاهایی که می‌گویند شما می‌توانید بخورید باید تنبیه بدهند که دهنت را هم آب بکش؟ خب معلوم است دیگر. اینجاهایی که می‌گویند میته را می‌شود خورد، آن روایاتی که می‌گویند میته الا، در آیة قرآن هست. «**مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ**»، این حتماً باید آب بکش در حالی که میته نجس است. واضح است دیگر.

شاگرد: ؟؟؟ گفتن ندارد اما واضح گفته باشند

استاد: نه، فرض این است که اینجا گفتند. اگر به منزلة المیتة، نجاست درش باشد.

شاگرد: ؟؟؟ فرضی که ذاتا قبول نکند

استاد: نه، آن که قبول نباشد اصلاً استدلال ناتمام است. ایشان می‌خواهد بگوید ذاتاً اطلاق تنزیل دارد، به این قرینه می‌خواهیم از اطلاق تنزیل رفع ید کنیم. اگر واقعاً اطلاق تنزیل داشته باشد که، اطلاق تنزیل می‌گوید نجس است و محرم، مجبور شدی می‌توانی بخوری. مجبور شدی می‌توانی بخوری، مثل میته. میته را که می‌توانی بخوری یعنی چی؟ یعنی بخور ولی بعد دهنت را آب بکش دیگر. این دیگر آن نیازی نیست به گفتنش. اصل قضیه این است که بمنزلة المیتة اطلاق تنزیل ندارد. آن اصل استدلال ناتمام هست.

شاگرد: اشتباه ؟؟؟ باطنش نجس کردن باطل

استاد: حالا مثلاً می‌گوییم وضو چیز باشد آدم که وضو می‌گیرد وضو به آن اصابت می‌کند و امثال اینها. آن جایی که سرایت می‌کند و امثال اینها، این، آنش مسأله‌ای نیست. ایشان می‌گوید لکان اللازم التنبیه علی لزوم قصد الظاهر من الموضع. چون اکتحال به هر حال به ظاهر هم سرایت می‌کند و اینها. عمدۀ قضیه این هست که، بیان. نیازی نیست به بیان این جهت. ولی هو خبیث بمنزلة المیتة اگر اینها دو تا خبر بعد از خبر بود، یکی هو خبیثٌ، یکی بمنزلة المیتة. اگر خبر بعد از خبر بود که به همدیگر ارتباطی نداشت، خب می‌گفتید بمنزلة المیتة اطلاق دارد، خبیثٌ یکی از جهاتش را گفته، ولی معلوم نیست عبارت هو خبیثٌ بمنزلة المیتة، ممکن است بمنزلة المیتة توضیح خبیثٌ باشد. و در واقع برای بیان این است که من جهة الخباثة بمنزلة المیتة. جهت تنزیل را با خبیثٌ بخواهد بیان کرده باشد. این احتمالش هست، بنابراین به نظر می‌رسد روایت اجمال دارد و نمی‌توانیم به روایت، به اطلاق تنزیل ظهور در اطلاق تنزیل ندارد.

شاگرد: ؟؟؟ نجاست هم هست دیگر؟

استاد: نه خباثت اعم است.

شاگرد: اعم است پس

استاد: نه آقای صدر گفتند دیگر. وقتی اعم شد خبیث صرف الوجود است، صرف الوجود استفادۀ نجاست نمی‌شود دیگر.

منها روایة علی بن جعفر عن اخیه قال سألتُه. و یضاف الی ذلک ضعف سند الروایة بیزید بن اسحاق. ایشان می‌گوید سند روایت ضعیف است، یزید بن اسحاق است. نه، دو تا مبنا اینجا وجود دارد برای تصحیح یزید بن اسحاق، یکی اکثار روایت محمد بن حسین بن ابی الخطاب هست که ازش خیلی روایت دارد، یکی هم روایت جعفر بن بشیر، که ما هر دو مبنا را قبول داریم. در برنامة اسناد صدوق هم با استفاده از این دو مبنا توثیق یزید بن اسحاق را توضیح داده شده.

شاگرد: ؟؟؟ خمر هم موضوعیت دارد، لو أنّ رجلاً ؟؟؟ کان حقا علی الله ان یدخل

استاد: نه، هو خبیث بمنزلة المیتة، معنایش این است که می‌خواهد بگوید که مشکلش خباثتش است.

شاگرد: ما امکان ؟؟؟ ۲۵:۳۷ را داریم که اگر کسی مثلاً فلان ؟؟؟ خداوند او را با آتش جزا می‌کند. این روایات متعدد دارد در مورد خمر و نبیذ کسی بکشد ؟؟؟ به اینها خداوند ؟؟؟

استاد: عیب ندارد. استفاده از میتة در روایات ممنوع شده، استفادة از میته. و می‌تواند به خاطر استفاده از چیز باشد، استفاده از خبیث. این معلوم نیست که.

شاگرد: مورد استعمال خاص

استاد: معلوم نیست که.

شاگرد: خوردنش ؟؟؟ ۲۶:۱۰

استاد: نه نه، چون هو خبیثٌ تعبیر می‌کند.

شاگرد: احتمال خوردن از ناحیۀ فسق ؟؟؟ هست

استاد: نه، آنهایش که مطرح نیست آن خوردنی که خوردن صدق کند. نه آنها برود آنها چیزهایی نیست که. نه اینها در بحث مثلاً صوم هیچ کس نمی‌گوید کُحل اشکال دارد. آنها جزء مکروهات کحلی که طعمش در حلق احساس بشود.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۶:۴۸ اکتحال به خمر نباشد اکتحال به چیز دیگر باشد

استاد: نه ممکن است اشکال داشته باشد. ممکن است مشکل داشته باشد. هو خبیث، یعنی به این باشد که کأنّه. ولی معلوم نیست. من می‌خواهم این را بگویم. اگر این روایت باشد حالا اگر اصل این‌که اکتحال به اینها حرام بودنش یک موقع از جهت فتوایی، اصلاً ثابت باشد که اکتحال به نجس حرام نیست، اکتحال به خبیث هم حرام نیست، خب این روایت اشکال هم پیدا می‌کند از این جهت. ولی این خیلی ثابت نیست که ما بگوییم اکتحال به خبیث، اکتحال به. اکتحال ممکن است خصوصیت هم داشته باشد. ولی اکتحال به نجس ممکن است خصوصیت نداشته باشد. اکتحال به مطلق خبیث اشکال داشته باشد و امثال اینها. مثلاً چشم است، چشم موقعیت حساسی دارد، برای این‌که. خبیث یعنی یک مقدار جنبۀ شیطانی آن وقت پیدا می‌کنند ممکن است. خبیث به این معنا ممکن است باشد. به هر حال این استدلال به متنش به نظر می‌رسد تام نباشد.

روایت بعدی منها روایة علی بن جعفر عن اخیه قال «سَأَلْتُهُ عَنِ الطَّعَامِ يُوضَعُ عَلَى سُفْرَةٍ أَوْ خِوَانٍ قَدْ أَصَابَهُ الْخَمْرُ، أَ يُؤْكَلُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «ان كَانَ الْخِوَانُ»

خِوان نمی‌دانم همان سفره است، ولی چطور سفرة او خوان، عطف با أو کردنش.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۸:۳۷ غذا را می‌پیچیدند به آن سفره می‌گفتند.

استاد: این سفره‌ای که ما در فارسی می‌گفتیم، در عربی خوان می‌گفتند. این سفره‌هایی که، سفره‌های چربین اینها. قد اصابه الخمر ا یؤکل علیه، حالا،

«قَالَ: «ان كَانَ الْخِوَانُ يَابِساً فَلَا بَأْسَ»».

ایشان می‌فرمایند که اذ یدعی. ادعا این هست که تفصیل بین صورت یبوست و رطوبت آن سفره، قرینۀ به این هست که مراد، مشکل مشکل نجاست هست که نجاست سرایت می‌کند و امثال اینها، به غذا و امثال اینها. و خب یک ان قلت هست که ممکن است بگوییم مشکل این هست که غذا خوردن بر سفره‌ای که درش خمر وجود داشته باشد آن اشکال دارد، لازم نیست از آن خود خمر خورده بشود. و جایی که در سفره یک خمری ریخته باشد، آن ریخته شدن خمر اگر خشک شده باشد کأنّ دیگر صدق نمی‌کند که در سفرۀ خمر انسان دارد غذا می‌خورد، ولی وقتی یابس باشد آن دیگر از عنوان سفرة الخمر خوان الخمر خارج می‌شود و اشکالش مرتفع می‌شود. یک جوابی مرحوم آقای صدر داده من اصلاً نفهمیدم این یعنی چی؟ خیلی تعجب کردم از این جواب. ایشان می‌گوید مسبوق بأنّ السوال انما هو عن وضع الطعام علی السفرة لا الاکل. سؤال که أن یؤکل علیه است. انما هو عن وضع الطعام علی السفرة، یعنی چی؟ لا الاکل. اللهم الا ان یکون اخذ ذلک مورداً للسؤال باعتباره مودیا عادةً اکل من تلک السفرة. سؤال از اکل از سفره است. اکل بر آن سفره است حالا. او یکون من المحتمل فی ارتکاز المتشرعة حرمة نفس وضع الطعام علی السفرة. حالا آن یک بحث دیگر. این یعنی چی؟ من نمی‌دانم خیلی عجله کردند انگار این مطلب را نوشته، به خصوص در نقل، این ایؤکل علیه، نقل چیز هست. نقل قرب الاسناد است. این در کتاب علی بن جعفر هم نقل شده علیه ندارد. ایؤکل هست. ایؤکل هست باز شاید ایؤکل یک مقداری هم روشن‌تر هست. آن طعامی که در سفره یا خوانی که خمر هست، می‌شود آن طعام را خورد. یا نمی‌شود آن طعام را خورد؟ سؤال از اکل است دیگر.

شاگرد: اکل در سفره، ؟؟؟ غذا گذاشتن در سفره،

استاد: مشکل این است. غذا خوردن از سفره‌ای که، سفرة الخمر اشکال دارد.

شاگرد: ؟؟؟ غذا خوردن از سفره ؟؟؟ ۳۲:۰۹ نشستن بر روی سفره اشکال دارد. بحث خمر که می‌گوید.

استاد: نه، خود آن غذا می‌شود محرم.

شاگرد: غذا خوردن بر سر آن سفره،

استاد: من یادم نمی‌آید یک همچین چیزی. من اصلاً یادم نمی‌آید یک همچین چیزی

شاگرد: اشکال عمده در استدلال شما در این است که ؟؟؟ خوان یابسا، یعنی ممکن است خمر.

استاد: می‌گوید اگر خوان یابس.

شاگرد: خمر خشک شده باشد ولی خوان خیس باشد حضرت گفتند مشکل دارد. مدار وجود خمر نیست، تفصیل

استاد: نه می‌گوید. بحث سر این هست که وقتی خمر، مرطوب است، این سفره، سفرة خمر تلقی می‌شود.

شاگرد: نه امکان الخوان یابسا

استاد: یابسا، یعنی یابس من الخمر.

شاگرد: ممکن است خوان مرطوب باشد خمر خشک شده باشد.

استاد: نه، آن که مستبعد است. این ظاهر یابساً، یابسا من الخمر.

شاگرد:

استاد: نه، آن یابس، ظاهرش من یابس من الخمر است.

شاگرد: اطلاق دارد

استاد: نه اصلاً اطلاق ندارد. وقتی می‌گوید اصابه الخمر. بعد می‌گوید یابسا، یعنی آن خمری که بهش اصابت کرده، اگر آن خمر از بین، خشک شده.

شاگرد: همین را می‌گفتند اگر خمر خشک شده

استاد: یعنی یابساً یعنی همین دیگر. می‌توانیم همین معنا باشد. بیشتر از این چیز ندارد دیگر. و آن استدلال این هست. به نظر می‌رسد که این اشکال، اشکال واردی باشد و نمی‌شود به این روایت استدلال کرد.

شاگرد: از جهتی که آن ممکن است بهش بخورد و بعد خورده بشود، حرمت اکل دارد، آن ؟؟؟ که اگر این باشد، اگر این بهش برخورد می‌کند می‌خورد اکل حرام است.

شاگرد: خمر ؟؟؟ خمر می‌شود دیگر. اصلاً خمر هم خشک شده،

استاد: نه، ببینید، مرطوب هم که باشد، این طرف سفره مرطوب است، آن طرف سفره که. نه اصابه، اصابه الخمر این نیست که سفره از اوّل تا آخرش خمری است که.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: یک قطره خمر بریزد روی این، خب بله، می‌گوید ممنوع است دیگر.

شاگرد: می‌گوید خمر.

استاد: این روایت می‌گوید حتی عنوان اصابه الخمر باشد از آن سفره نمی‌شود خورد دیگر.

شاگرد: اگر یابس باشد اشکال ندارد، اگر مرطوب باشد چی؟ در صورتی که برخورد بکند اشکال دارد. فی الجمله که ندارد، اگر مرطوب باشد مطلقا اشکال دارد.

استاد: نه اینجور نیست.

شاگرد: نه یک سفرۀ بزرگ بوده

استاد: برای این‌که توجه بفرمایید سؤال سائل مطلق است. چون سؤال سائل مطلق هست، این‌که امام علیه السلام قسمتی از سؤال سائل را اصلاً پاسخ نداده باشد صحیح نیست. این مفهوم فی الجمله اینجا نیست. این از مفهوم بالجمله دارد به خاطر لزوم پاسخ دادن کامل سؤال سائل. چون سؤال سائل را باید کامل پاسخ داده بشود ظاهرش این است که اگر مرطوب باشد اصلاً نمی‌شود خورد

شاگرد: در روایت قبلی هم سؤال همین بود ؟؟؟ ۳۵:۱۸ همین روایت اما اینجا ؟؟؟ روایت تام است

شاگرد: می‌گفت صبر کن تا خشک بشود دیگر.

استاد: این‌که می‌گوییم نه دیگر. نفهمیدم چیزتان چی است؟ اشکالتان چی است؟

شاگرد: مگر نمی‌فرماید کسی روایت را

استاد: خب آن روایت را دال ندانستیم این روایت را هم دال نمی‌دانیم. گفتیم دال نیست.

شاگرد: این روایت جواب سائل این بود ؟؟؟ یک چیزی خشک بشود دیگر.

استاد: خب سؤالش این هست که نه، ان کان یبس یابساً خب یابسش بکنید دیگر.

شاگرد: نه نمی‌گوید.

استاد: نه یابس بکنید دیگر. یابس لازم نیست امام فرمود اگر سفره یابس باشد خب شما سفره را می‌توانید این موضوع را ایجاد بکنید. جواب امام این را هم شامل می‌شود.

شاگرد:

استاد: نه معلوم نیست آن تکه‌ای که باشد آنجا گذاشته باشد.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: نه، اصابه الخمر، یک تکه‌اش خمر اصابت کرده. نه این‌که از اوّل تا آخرش خیس شده.

شاگرد: ؟؟؟ روایت ؟؟؟ احرام، دلالت تام دارد

استاد: نه، علتش این بود بحث وضو گرفتن و اینها مطرح بود دیگر.

شاگرد: مطلق استعمال

استاد: نه، اینجا

شاگرد: با فردی اجتناب از این سفره دارد

استاد: این مطلب این است که منهای آن بحث آن، آن بحث این هست که ببینید این استدلال این را که تام نمی‌داند. آن می‌گوید که باید از این هیچ استفاده‌ای نکنید. این می‌گوید نه، از این سفره در صورت یابس بودن می‌شود استفاده کرد، در صورت یابس نبودن نمی‌شود استفاده کرد. ممکن است منظور نجاست نباشد، جهت دیگر باشد. ربطی به آن روایت ندارد که. روایت چه ربطی به این دارد؟

شاگرد: ؟؟؟ ۳۷:۱۸

استاد: غذا خوردن بر سفرۀ خمر خودش محرم است دیگر. منهای نجاستش. خمر نجس باشد یا نجس نباشد، غذا خوردن در سفرة علیه الخمر اشکال دارد.

شاگرد: روایت

استاد: این روایت می‌گوید نه، یکون علیه الخمر هم اشکال دارد. اصابه الخمر هم به منزلۀ یشرب علیه الخمر است. اینها اشکالی که ندارد. شما یک سری مسلمات در نظر نگیرید. یعنی این می‌تواند نکته‌اش این باشد. نکته‌اش که این باشد دیگر استدلال تام نیست. حالا اجازه بدهید من یک نکته‌ای عرض بکنم. ما حالا فردا که این جلسه را داریم، ولی خب نمی‌رسیم دیگر این روایات را جمع‌بندی کنیم، یک ۴، ۵ جلسه دیگر این بحث نیاز دارد برای ادامۀ بحث‌ها، من به ذهنم رسید که ما حدود ۱۵ شهریور یک مقداری، من درسم را می‌خواهم بیستم شهریور شروع کنم، ولی ما ۴، ۵ روز قبل از شروع درس‌های رسمی یک ۴، ۵ جلسه بگذاریم این بحث را به یک انجامی برسانیم ان شاء الله آن موقع ببینیم تا خدا چه خواهد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان